

هسنوز و لش از رهبر آنها آسوده نشده بود که بدگمانی
دیگری گریبان گیر اندیشه اش گشت چه پادشاه در میان
گاه که او بدست دشمنان خانه گرفتار بود فرمود که اگر کسی
اورا به پیشگاه آورده بسپارند تتجواه پس افتاده ایشان او
خواهد شد و از آن نوید اندیشه اش این بود که جان عماد الملک
را از گزند وارهاوند و در راستی میخواست کار خوبی بکند
مگر بد شد زیرا که عماد الملک آنرا بگونه دیگر پنداشت و از
همانجا شهنشاه را دشمن خود انگاشته بر سامان نگاهداشت
خوب میفرود

گرفتن عماد الملک پنجاب را بزرگ و بزرگ
چون در میان آن رویدادها کارهای پنجاب اندکی زیروا
شده بود عماد الملک آهنگ بیچنگ آوردن آن نمود
کامیاب نیز شد بدینگونه که چون احمد شاه درانی دارا

داستانِ ترکنازانِ هند

کشورِ پنجاب را از احمدشاهِ گورکانی درخواست نمود و زیرِ قلم
 شد فرمانفرمائی آنرا از میرمنو که یکی از بزرگانِ منحول و کنارِ
 آن کشور بود نگرفت و پس از آنکه به قندهار برگشت و شنید
 که میرمنو مرد از آن روی که او فرزندِ زینبِ بخریکِ کودکِ
 خردسالِ نداشت فرمانفرمائی پنجاب را بنامِ همان کودک
 نوشته بیه میرمنو را بکارگزاری او برگماشت

عمادالملک که کارِ آن کشور را بدان سان دید در اندیشه گرفتن
 آن افتاد و تحت راهِ پیک و پیام با آن خاتمِ بنحو بکار
 دخترِ میرمنو بکشاد آنگاه بهمانه آنکه برای گرفتن دختر و بجا
 آوردن آئینِ سورِ دامادی میرود با لشکر از دہلی برآمد
 و به لاهور رسیدہ یکایک شهر را آسیر ساخت و آن
 کیهانورا بخوابگاه خودش گرفتار کرده به دہلی آورد
 گویند پس از آنکه وی گولی نمود اما خود را خورد

خود را گرفتار پنج بدپیمانی و فریبندگی دید بفر آن رنگ و
ریوی پی برده زبان بنفرین برکشاد و ویرانی بند و کشتا
مروش را از خدا خواست

سومین تاخت احمد شاه به هند

چنین مینماید که نفرین وی کارگر افتاد زیرا که تا احمد شاه
وزانی از آن رفتار عماد الملک شنید لشکر از قندهار
به هندوستان کشید و بی آنکه بدوشمانی برخورد از پنجاب
گذشته در شش فرسنگی دلی سفید شد

عماد الملک که زمین را سخت و آسمان را بلند دید چاره
کار خود را در همین یافت که بایوه میرنو آشتی کرده
ویرا سفارشگر خود ساخته روی بار دومی وزانی نهاد و
بجان زینهار یافت مگر احمد شاه برای بازیافت پول
گنه کاری خودش به دلی شتافت و آن تختگاه را بیرنج

پیکار گرفت و بی آنکه بهانه یا انگیزه درستی به دستش آید
از شکفتن کاریهای ویرانی و کشتار و یغما آیین نادری
را تازه کرد و چیزی هم بر آن بیفزود چه اگر وزانی در سختی
بخومی ناور نبود شکرش بهمان لشکر نادری بود که در دست
ناور فرمان پریر و در دست او سرکش و نافرمان بود و
از آن گذشته ناور از دہلی بجای دیگر پرداخت و در آن
یک بخش سپاه خود را برای بازیافت بار از شجاع الدوله
بر سر او فرستاد و خودش با بخش دیگر بهمان اندیشه
روی بکشور جات نهاد

آنچه افغانان در سرگزشت احمد شاه نوشته اند این است
که او از دہلی بیرون رفت و لشکریکه به آگره و متھرا
رفت زیر فرمان سپهبد او سردار جهان خان بود و
آنچه ہندیان نگاشته اند چنین است که خودمش در

بمگر را که یکی از دره‌های استوار جات بود پس از
پایداری سختی که از بارگیان هویدا شد گرفت و ساخوش
را از تیغ گزرانید و از آنجا در دیگر شان را گرد گرفته
شکر به متها فرستاد پس از آن آهنگ آگره نموده
آن شهر را نیز در میان گرفت که لشکر گراما در رسید
و چون سپاهش تاب برابری آن نداشتند پاره
شان از پا درآمدند و او ناگزیر به همان پولهانی که از
باج و یغما بدست آورده بود بسنده نموده کشور ^{۱۱۶۱} _{۱۷۵۲}
خویش برگشت و فرزند خود تیمورشاه را به اناسیک
سردار جهانخان در پنجاب بفرمانفرمایی گذاشت
سپاه او در متها کاری کردند که داغ چهره روزگار شکر
کشی او شد

آن شهر از آن روی که بنگاه پرستش گاه‌های پاک

داستان ترکتازان هند

هندوانت پیش آن گروه یکی از شهرهای سروشکانی
 است و در آن روزها مردم شهرهای دور و نزدیک
 برای بجا آوردن آئین جشنی که بسته بکیش ایشان بود
 در آنجا فراهم بودند و در هنگامیکه بادل آسوده و بی
 هیچ اندیشه و بیم بکار خود میپرداختند لشکر وزانی آنرا
 آسوده ساخت

از همین جا که آن لشکر زیر دست نادرشاه بار آمده از
 بت پرستی بیزاری جاوید داشته و لهاشان از کینه
 بت پرستان پر بوده و چشمشان دنبال کشتار و تاراج
 میدوید و بزودی و آسانی میتوان دریافت نمود که بر
 سر آن بیچارگان بی دست و پا چه آورده باشند

وزانی درین اوزریکی از شاهزاده خانهای گورکانی را بر آن
 خود بزنی گرفت و دیگری را برای پسر خود تیمورشاه نامزد

کرو و چون پیوند خویشی در میان آمد درخواست عالمگیر دوم
 را پذیرفت و پیش از بازگشت نجیب الدولہ را کہ یکی از
 بزرگانِ روئیلہ و بیپاکی نہاد و نیکی رفتار نامور بود سپہ
 سالارِ دہلی نمود و او را در نہمان ہوشیار فرمود کہ بیدار
 کارِ عماد الملک باشد و بداند کہ گماشتن او بر آن
 چاکری برای آنست کہ جان شہنشاہ را از چشمانِ
 دشمنانہ او نگاهبانی کند مگر عماد الملک کاری کرد کہ
 او را باز بہ ہندوستان کشید

عماد الملک در فرخ آباد بود کہ احمد شاہ از ہند بیرون
 رفت و ہمدراں دم کہ چشم او را دور دید احمد خان
 بنگش را کہ بزرگ آن سرزمین بود سپہ سالار سے
 برگزید و چون میدانست کہ آن راہی کہ پیش گرفته
 بیرون از اندازہ نیروی پیمایش اوست مرا تہ را کہ

داستان ترکتازان هند

در آنگاه زورشان بانجامین پله بلندى رسیده بود بیاری
خود خواند

در آن چند سال گذشته رویدادهای گوناگون در دکن
و گجرات میان پیشوا و صلاحیت جنگ رخنه کرده کار مرآت
سخت بالا گرفته بود که پیشوا باز برادر خود رونات را به
مالوه فرستاد و هم او بود که عماد الملک ازش یاری
جست و یافت چنانکه بهمرایى او آهنگ دلی نموده
آن شهر را بچنگ آورد و کاخ پادشاهی را که در آن
بود در میان گرفت و پس از یکماه که پادشاه عالی گوهر
فرزند خود را که جانشینش بود و پس از آن به شاه عالم
نامیده شد) بگریزاند و نجیب الدوله نیز رومی بکشور خود
فرمود تا درهای دژ بالا را باز کردند و عماد الملک را پیشوا
خوانده با او بگونه که با دستوران پیش میاید رفتار نمود

و رکونات را و بیرون دہلی اردو زودہ بود کہ او را بسوی
حرب ترمی خوانند

آن سوی حرب تر گرفتن پنجاب بود بدینسان کہ کشور پنجاب
پیش از آنکہ بچنگ احمد وزانی در افتد چنانکہ گفتہ شد در زیر
فرمانفرمانی میرمنو بود و در چاکری او مردی بود آوینہ بیگ
نام کہ در ننگ نشناسی و آشوب انگیزی یگانہ روزگار خود بود
چنانکہ تختین بار بایہ تاخستن وزانی بر کشور پنجاب اوشد
و آنکہ پیغام خواستکاری از عماد الملک برای گرفتن
دختر میرمنو نزد بیوہ او برد او بود و آنکہ فرماندہی آن کشور
را از عماد الملک پس از گرفتاری آن خانم بگوئد بایرنج
گرفت باز او بود و پچنین آنکہ پس از آن انگیز و سپہر
رویدادی شد کہ کشور پنجاب بدست مرآتہ افتاد و احمد
باز روی تاخستن ہندوستان آورد و ریشہ بزرگی

داستانِ ترکنازانِ ہند

ورآمدہ آنچه خواستہ شہنشاہی کہ در آنجا بود خامہ بند بود
سرکار او شد

در آنمیان فرستادہ او بانامہ محمدخان در رسید و از آن
دانستہ شد کہ محمدشاہ نہ او را پاسخ میدہد نہ دستور
بازگشت از نیروی نامہ دیگری نوشتہ بدست چابرسے
از خودش داد و او را با چند تن از بزرگانِ کابل بدر
دہلی فرستاد کہ آنان نیز زبانی آنچه میدانند گویند
ناصرخان (صوبہ دار) کابل کہ از پیش شکر ناور برخاستہ
در پشاور بفراسم نمودن لشکر میپرداخت سر راہ بر آنہا
گرفتہ ناگزیرشان ساخت کہ بہ جلال آباد برگشتند مگر نہ
رساندہ فرماندہ آنجا چابرسے ناور کشتہ شد و ناور کہ این
آگہی شنید پس از چہ روز کہ در کابل بہ بند و بست کار
کشوران و بناہ خود میکوشید سرپرودہ کینہ توری باہنگ

و یکدسته لشکر بنیال او فرستاد مگر کاری از پیش نبرد
 زیرا که آوینه بیگ گروه سیکه را که در میان آن گروهها
 باز از گوشه درویشی به پهنه جنگجوی درآمده بودند برانگیزانید
 دشمن را پاسخ داد و خواست که همان گروه را دست
 افزار کار سربشی خود سازد و چون دید که آنان با آنکه
 پرزورند اکنون را میخواهند دست بکار زنند اندیشه دیگر کرد
 رگونات را که در نزدیکی دلی اردو داشت
 بگرفتن پنجاب و ملتان خواند و او را در نامه که باو
 نوشت از پایان آسانی آن کار بیاگهانید
 رگونات آنرا از رهبرهای آسمانی شمرده در دم سوا
 شد و به سرهند رسیده فرمانده دژانی را که در آنجا
 بود از پیش برداشت. و ره نورد سوی پنجاب گشته
 فی آنکه بدوشمانی رخورد و لاهور درآمده آن

داستان ترکنازان ہند

شہر را بگرفت زیرا کہ سردار جہانخان تیمورشاہ را
برداشتہ از نیلاب گزشت و چگونگی را بشاہِ درانی
نوشت

رگونات را و آدینہ خان را (سر صوبہ دار) لاہور و ملتان
ساخت و از او نوشتہ گرفت کہ سالی ہفتاد و پنج لک روپیہ
بمراۃ برساند

آنگاہ رگونات را و یکی از سرکردگانِ مراۃ را با لشکر
برای یاری آدینہ خان آسجا گزاشت و جنگاچی پسر
جی آپامی سندیا را در نزدیکی دہلی رها کرد کہ ہم از
شاہزادگانِ راجپوت باز بستاند و ہم اگر کار بیفتد
بملکِ آن لشکر شتابد و ملہر را و ہلکر و دتا جی سندیا
را در ماوہ گزارشتہ خودش بہ پونہ برگشت
بر رفتنِ او چندان دیر نکشید کہ عماد الملک دتا جی سندیا

را بر ویران نمودن کشور روہیلہ آمادہ ساخت و اورا بر آن
 داشت کہ آن کار را از تاخستن برنجیب الدولہ آغاز نمود
 نجیب الدولہ از بد درجہان روز کہ دمجامی درستی
 بہ مہر را و ہلکر دادہ زیر نگہبانی او از دست عماد الملک
 جان خود را رہائی داد و کیسر بہ بنگاہ خویش شتافت و آن
 در نزدیکیہای سہارنپور بود کہ در برین دہلی افتاد
 و برود گنگ از روہیلکنڈ جدا میشود و ہمدرا نجا بود کہ
 از آہنگ و تاجی سنڈیا با لشکر دہلی شنید و چون
 تاب پایداری در خود ندید جامی خود را تہی نمود و آنرا
 بدست یغمای دشمن واگراشتہ خودش در سکر تال کہ
 بر کنار جامی دشوار گزار می است از رود گنگ پناہ
 گرفت و در آنجا تا پایین نونان بارش با سختی بسیار
 و برداشت رنج بیشمار بسر برد مگر بیاداشش آن

داستان ترکنازان هند

رنجهای ناگوار که کشید در یک کوشش بسیار سودمند
 کامیاب گردید و آن این بود که سازهای یکانگی بزرگان
 مسلمان آن سوانه را هم آهنگ نمود تا جایی که شجاع الدوله
 را نیز خان تومی کار آورد که او هم رهائی جان خود را
 از ترکنازیهای مرته در همین دید که دشمنی دیرینه را
 که با نجیب الدوله و گروه روئیده داشت فراموش کرد
 دوستی و همراهی آنان را برگزید و بیاری نجیب الدوله
 شتافه او را از آنجایی جان آزار رهائی داد

و تاجی سندیا از آن پیوستگی بیناک گشته لشکری بسرکردگی
 گویند پنت بتاخت و تاز کشور روئیده برگماشت
 گویند پنت آن هنگام را در بوندیل کند به گرد آوی برده
 هانسی که بخش پیشوا بود میپرداخت و از همین روی
 او را بوندیله نیز میگویند

این سردار در بجا آوردن فرمان سنندیا کار را بجائی رسانید
که دست کسی نرسید در میان یکماه و اندی یک هزار و سیصد
پارچه ده و آبادی از کشور رو به بیکند ویران نمود و رو به بیکند
را بسوی کوهستان گریزانیده بود که شجاع الدوله آگاه گردیده
باشکر خود از لکنه پور برآمده سر راه بر بوندیده گرفت و پیش
از نیمه شکرش را پایمال و بازمانده گریخته را ۱۱۷۲
۱۷۵۹
تا سوی دیگر رود گنگ و تنبال نمود

سنندیا از بیکروی دید که از دستبرد شجاع الدوله شماره
شکر فی از سپاهش کاسته شد و از بیکروی شنید
که شاه درانی از کابل به جنبش آمده پس ناگزیر با شجاع الدوله
و دیگر بزرگان مسلمان از در آشتی درآمد و آن هنگام
را پیمانی که پس از آن بسر برده نشد بته گشت
چهارمین تاخت احمد شاه درانی به هند

داستان ترکنازان ہند

ہنگامیکہ تیمورشاہ از پیش لشکر مرآتہ برخاستہ لاہور
 را تہی کرد و از نیلاب تاشد احمدشاہ در پرکنہ ہامی برین سبقت
 نمود بہ گوشمال سرکشان میپرداخت و چون کار آن سوان
 را یکسو نمود از سرکشی ناصرخان بلوچ شنود و چون میخوا
 کار او را نیز بگونہ دلخواہ انجام دہد ناگزیر آہنگش برہانید
 متان و پنجاب بدیر کشید تا آنکہ کار آن سوانہ را بائین
 آورده از راہ شکار پور خود را بہ نیلاب رسانید
 و از آنجا بسومی پیشاور کوچ نموده از آب سند
 گزشت و بہ پنجاب درآمد و مراٹکان بی آنکہ از در پیکار در
 آن کشور را تہی نموده پس نشستند

گویند در آنروز ہا کہ آوازہ آمد آمد درانی بہر جای در پیچیدہ بود
 شاہنشاہ ہم با او و ہم با نجیب الدولہ نامہ نگاری میس نمود
 ویکی از آن نامہ ہا بدست عماد الملک افتادہ اورا بیشتر

از آن روی که بکردارهای خود آگاه بود اندیشناک ساخت چنانکه
دروم فرمود تا تخت انتظام الدوله را از همین که در آن
کار دستی داشت با آنکه خویش خودش بود در راه
نابودی پشیمانگ پادشاه ساختند پس از آن سرپادشاه
را بریده تنش را از ریچه کاخ پادشاهی برود }
جمنا انداختند و نبیره کام بخش را (نامش محی السنه)
بجای او بر تخت نشاند او را شاه جهان دوم خواند مگر
اینکه پادشاهی او هرگز پای نگرفت زیرا که فرزندش شاه
ناکام پس از آنکه بفرمان پور بهنگامه تختین عماد الملک که
بیاری مرته برپا نمود از دلی بگریخت و چون از کمک
نجیب الدوله و مرته نومید شد افتاد بدست شجاع الدوله
و او آن شاهزاده را دست افزار کار خود ساخته برایش
جنگ با پیر جعفر که با انگریزان در ساخته بود به بنگال فرستاد

داستان ترکنازلان هند

و بسم او پس ازین بتخت برآمده شاه عالم دوم خوانده
میشود چنانکه چگونگیش اینک از زبان کلک داستان نگار
خواهد گذشت

باری چهره کارها در دہلی پس از آن گروشی که بتخت
روی داد بگونه آشکار شد که خود عماد الملک بشد
در وائی در افتاد و بهتر همین دید که خود را از میان کنار
کشید و به راجه گروه جات پناه برد تا ببیند کار
مراتہ با ابدالی بجای خواهد انجامید

سیوراجل او را در یکی از درہای جات جامی داد و او
در ہمانجا بود کہ مراتہ و درانی بہمزدند

در آن ہنگام در ہندوستان ہمراہ دو سردار بزرگ
مراتہ (دماجی سندیا و لہر راوہلکر) سی ہزار سوار بود کہ
ہمہ از آن گروه بودند

هنگر پس از رسیدن درانی به پنجاب به سیوراجمل نوشتند
که چندانکه بتواند از گروه جات بیاری او بفرستد و او هم
بفرستادن کمک زبان داد مگر از بیم لشکر درانی بجای نیاورد
احمد شاه هم برای رسیدن بفرآوانی خورا

از جنا گزشت

سندیا و هنگر هر یک با نیمه آن سپاهیکه گفته شد بچند
فرسنگ از هم دور بودند که پیشاپسنگ لشکر درانی
بسر در تختین برخورد و او آنرا بنه لشکر درانی پنداشت
اندک زود خوردی نموده برکناره باختری جنا راه گریز پیش
گرفت و از بسکه دهگانان و دیگر مردمان از دراز و تنگ
او بستوه آمده بودند همه جنبشهای دشمن را از او پنهان
داشته نگاهبایی رفتار او را بدزانی می رسانیدند و شای
از زمین یکی و از همین گونه کار گزاریهایی خوب نجیب الدوله

داستان ترکنازان هند

آنماید سود برداشت که بادل آسوده نزدیک دلی از آ
 گذشت و یکایک ریخت بر سر سندیا و او را چنان
 سراسیمه ساخت که راه گریز نیافت و خودش با
 هزار تن از شکرش کشته بر خاک افتاد
 بلکه از آن شکست شنید جامی ایستادن ندید و
 گام اسب گریز را هیچ جا باز نکشید تا آنکه بدانسومی
 آگره رسید و آنجا برای آنکه دمی تازه کند فرو گشود
 بم آنجا شنید که بارخانه سنگینی به نگهبانی سواران
 احمدخان نگشس باردومی درانی روان است پیش از چنا
 گذشت و پاره از آن را یا تپاه کرد یا گرفت و برگشت
 و تا سکندره که خاور چنا است جانی نیاسود و چون به
 فرودین چنبل رسید چنان پنداشت که اکنون از هر گونه
 گزندی دور است مگر از رسیدن آگهی آن راهبرنی او نذر

بنه سپاه درانی یکدسته جدا شده بکوچهای پی در پی خود را
باورسانید و چنان تیغ بر شکرش نهاد که بیشترشان گشته
شدند و خودش نیمه جانی بدربرد

رگونات راو که بسی پیش ازین هنگامه با به دکن رسید
با آنکه کشور پنجاب را برای مرآت گشوده بود باز نزد کارفرمایان
کشور آبرونی نقرود زیرا که سدا سیوراو (پسر جی آبا که برادر
باجی راو بود و او را همه نویسندگان هند و فرنگ
(بهاو) نوشته اند و من نیز چنان میکنم) از فیروزیهاسی
که تازه در جنگهای دکن یافته و فرایهائی که بکشور پیشوا او
بود بر خود میسباید و بر همه میبازید و به رگونات راو سرگودشت
میداد که من گنجینه مرآت را مالامال نمودم و احمد نگر
را بیفزودم و تو بجای آنکه با پارخانه های یغما برگردنی پیش
از یکسده لک روپیه (میت و پنج کروور تومان ایران) وام آورد

واستان ترکنازان هند

رگونات راو از اینگونه سز نشها و نش بدو آمده
گفت که اگر پس ازین بیج شکرشی در پیش آید بهتر است
که کار سپیدی آنرا شما بگردن گیرید
بهاو آنرا زیرفته بود که آگهی تباهی سپاه مرآت بهنگامیکه
پیشوا برکنار رود منجرا اردو زده بود بگوشن او رسید
بهاو از پیشوا دستوری خواست که بهمراهی و سوا
راو لشکر به هندوستان کشد و بی را بگیرد و افغانان را
بدان سوی نیلاب براند و آبروی ریخته مرآت را دوباره به
روی کار آرد و چون در خواهش زیرفته شد سرا پرده
جنگجوی بیرون زد

در آن هنگام پایه پادشاهی مرآت بیامان بلندی رسیده
بود و امان کشور ایشان بسوی برین تا به نیلاب و کومستان
همالیا کشیده و بسوی فرودین تا نزدیک بیامان این اواک

رسیده بود و از سرتابپای آن زمین بجز کشور او و هر کجا
که در دست خودشان نبود با جگزارشان بود و پس از آن
روی بفرود نهاد چنانکه گویا همدران روز که دتاجی سندی
با لشکرش از دست سپاه درانی از پای درآمد آغاز
پایین گرفتن کار آن گروه بود زیرا که پس از آن هر کجا
سربند کردند بیک نوسری با خاک یکسان شدند و بهمان
که با آنهم فراوانی سامان بزرگی و کوس و درفش پادشاهی
آهنک هندوستان نمودیش زنی از پیروان سندیان بود
گویند از سر ابروه‌های فراخ بلند پایه و خراگاه‌ها
زربفت گرانیه و دیگر ساز و سامان شاهانه هرگز پیش
از آن ارووی بشکوه مندی آنکه بهاد برای گرفتن
هندوستان بیرون زد از راجگان مرته برپا نشده بود
گزشته از آنگونه فراخی‌های دستگاه خروانه و

داستان ترکنازان هند

زیبایی و دوشه سپاه که در آرایش از روی گروه پادشاهان
مغول بود پیش از آن لشکرشان از حرکت مردمان جان
از زان یغماگر برون نبود و در آن هنگام ده هزار پیاده
آراسته همه تخواه یاب و آموخته باین لشکر اروپائیان
که تازه به یالودهای خاوری و باختری هند پادشاه کشاده بودند
در اردوی بهار بود و همچنین بیست هزار سوار گزیده و پوچا
تومندی که بر ازان پادشاه هند در زبردستی می چسبید
بجز آنان که بگونه پیش بودند او را همراهی نمودند
اگرچه بالاجی را و پیشوا بیشتر سپاه مرآت را پیش خود گزشت
مگر چونکه همه سرداران که با لشکر جایجا پراکنده بودند بخواست
که همه زیر درفش بهار و آیند پس نوز اردوی او از رو
چنبیل نگزشته بود که شماره زرینی از سپاه مرآت زیر فرمان
سپه کشان آن گروه نزد او فراهم شدند

ملهر را و ملکر جنگجوی سنندیا و حاجی گاکووار و گوبند پنتا بوندیه از
سروران نامور آنان بودند و بجز آنها بسی از افسران و
سربازان مرته بدان اردوی بزرگ پیوستند که یاد نمودن
نام همه مایه درازی سخن است جز آنکه ازین یکی نمیتوان
گزشت که درو هم کیشی رگهای همه هندوان را به جنبش و
خونشان را بجوشش در آورد چنانکه راجه گان راجپوت
تیپهای شکر خود را بچاکری بهاد فرستادند و دیگر هندوان
زقار آنان را پیروی نمودند

سیوراجل نیز باسی هزار تن از مردم جات بیدین اردو
بهاد آمد

برخی نوشته اند که ملهر را و ملکر جنبش انگیزان یگانگی شد
مگر اینکه بسر رسید زیرا که رنگ آن لشکر کشتی بیدیه آن
پیر سالخورده آزموده کار جهان دیده زیبا و پسندیده نیامد و